**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه صد و بیست و هفتم\_ 16 آذر 1400**

**[ششمین اثر؛ اختلال القضاء]**

ششمین اثر سوء در منع تدوین حدیث **اختلال امر القضاء فی الدولة الاسلامیة** است. به تعبیر سید سیستانیآن دولتی که بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آل و سلم تشکیل شد، دولت محدود و کوچکی نبود، بلکه **کانت دولةً واسعةً و قد دخلت تحت هذه الدولة اممٌ مختلفة**، آرام آرام با فتوحات و جنگ‌هایی که صورت می‌گرفت، امت‌های مختلفی تحت پوشش دولت مرکزی مدینه بودند، **و من المعلوم احتیاجهم الی القضاة فی مختلف شئونهم**، این که امری است قطعی است.

**و القضاء لا یمکن الّا مع وجود قانون مدون**، قضاوت در این محیط وسیع با این امت‌های گوناگون، با این آداب و رسوم مختلف، با این گرایش های متفاوت بین مردم ممکن نیست، مگر این‌که یک قانون مدونی دست قاضیان باشد، تا بر طبق آن قضاوت را انجام بدهند.

**و بما أن الأحادیث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لم تکن مدونة و لم یکن لهم کتاب قانون فکان کل قاض یتم تعیینه یحکم برأیه و بما یراه حسناً.**

طبیعتا در بسیاری از موارد قضاوت قاضیان به دلخواه و رأی خود قضاوت می‌کردند، آن‌چه را که خود می‌پسندید، انجام می‌دادند، چرا؟

**والعاقل اذا تصور القاضی فی ذلک الزمان و فی ذلک الجو الذی أوجدوه مِن منعهم عن التکلف و التعمق فی الآیات و منعهم من الروایات کتابةً و نقلاً کاد أن یطیر لبّه و أنّهم کیف یمکنوهم من دماء المسلمین و من اعراضهم؟!!**[[1]](#footnote-1)

اگر یک انسان فهمیده از یک سو عظمت منصب قضاوت را توجه کند، از سوی دیگر به اهمیت نگاهبانی از دماء و اعراض مسلمین عنایت کند، از طرفی ببیند، یک قانون مدونی از احادیث نبویه مکتوب در اختیار نیست، از طرفی ببیند، حتی دست‌گاه خلافت احادیث را تحت کنترل گرفته و هر حدیثی نقل نباید بشود، از طرفی ببیند، این دستگاه خلافت، حتی مردم را از تفکر و تعمق در قرآن کریم، باز داشته است، آن وقت چگونه این دستگاه خلافت کسی را در چنین جوی و با چنین شرائطی در چنین موقعیت سنگینی به نام قضاوت مسلط بر اعراض و نفوس مردم کرده است، چگونه این قاضی قضاوت کند، و چگونه جرأت داشته اند، آن‌ها در چنین جوی قاضی منصوب کنند، مسلط بر اموال و نفوس مردم.

آن‌گاه حضرت آقای سیستانی به حق به دو خطبه از وجود مقدس مولی الموالی امام الموحدین امیر المؤمنین سلام الله علیه می‌پردازد، یکی خطبۀ هفدهم و دیگر خطبۀ هجدهم.

[بازخوانی خطبۀ هفدهم نهج البلاغه]

در خطبۀ هفدهم عنوان این است:

**و من كلام له علیه السلام في صفة من يتصدى للحكم بين الأمة و ليس لذلك بأهل و فيها: أبغض الخلائق إلى اللّه صنفان‏**

در این خطبه ابتدا امام علیه السلام از این جا شروع می کند که دو گروه در پیشگاه پروردگار مبغوض‌ترین مردم هستند، گروه اول، کسانی که اهل بدعت هستند و اهل گمراه سازی مردم، اگر آنها را علمی باشد، علم‌شان در خدمت ضلالت و گمراهی است، این صنف اول که تمام می شود.

**الصنف الثاني‏: وَ رَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا مُوضِعٌ فِي جُهَّالِ الْأُمَّةِ عَاد فِي أَغْبَاشِ‏ الْفِتْنَةِ**

کسی که مجهولاتی را به نام علم بافته، کسی که بین مردم نادان از این امت با حیله و تزویر وفریب بین مردم جایگاهی باز کرد هو به پیش می رود. کسی که در ظلمات فساد و فتنه به تندی و سرعت قدم بر می دارد.

**عَمٍ‏ بِمَا فِي عَقْدِ الْهُدْنَةِ**

کور است از این که منافع صلح و سازش و هدنه را ببیند.

**قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً وَ لَيْسَ بِهِ**

این انسان عالم نامیده می شود ولی این انسان عالم نیست، چون کسانی که او را عالم می دانند، خود انسان نما هستند، کسانی که این عالم نما را تقویت می کنند، حکامی هستند انسان نما.

**بَكَّرَ فَاسْتَكْثَرَ مِنْ جَمْعٍ**

از صبح و سپیده دم تا هنگام شب همچنان به جمع آوری اموری مشغول است. چه اموری؟

**مَا قَلَّ مِنْهُ خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ**

که کم آن از زیاد آن بهتر است.

**حَتَّى إِذَا ارْتَوَى مِنْ مَاءٍ آجِنٍ‏**

او صبح تا به شام در پی جمع آوری اموری به نام علم است، در حالی که علم نیست، آب گندیده‌ایی است از جهل و جهالت به نام علم، به دنبال کسب و جمع آوری این امور است که هر چه کمتر بهتر، او بسیار دنبال این امور است.

**وَ [اكْتَنَزَ] اكْتَثَرَ مِنْ غَيْرِ طَائِلٍ**

او به دنبال خودش دنبال علم رفته است، و دانش، به پندار خود گنجی از علم و دانش برای خود فراهم کرده، در حالی که آن‌چه که به دست آورده هیچ فائده ایی در آن نیست، ممکن است به صورت ظاهر زیاد باشد، اما مهم فائده است، که در آن مجهولات به ظاهر معلومات فائده‌ایی دیده نمی شود، بالاخره انسانی که جایگاهی بین مردم به نام عالم پیدا کرده، در حالی که آنچه ویژگی یک عالم است، در او نیست، علم او، علم نافع نیست، آنچه می داند، دانش واقعی نیست، چیزی است که هر چه کمتر بهتر، در حالی که او از همین امور بی فائده زیاد جمع کرده است.

‏**جَلَسَ بَيْنَ النَّاسِ قَاضِياً**

او را منصوب به منصب قضاوب کرده اند و او بر این مسند تکیه زده و نشسته است

**ضَامِناً لِتَخْلِيصِ‏ مَا الْتَبَسَ عَلَى غَيْرِهِ‏**

او می گوید هر آنچه دیگران ناتوان هستند، من را توان انجامش هست، او می گوید آنچه برای دیگران اشتباه و التباسی صورت گرفته، برای من روشن و واضح است، او می گوید قضاوت حقیقی را من انجام می دهم، او می گوید من به حق و حقیقت حکم می کنم، او می گوید من حق را به صاحبش می رسانم و در این قضاوتم اشتباه و التباسی نیست، دیگران هستند که اشتباه می کنند، من در مسیر قضاوتم سالم و صادق و عادل هستم.

**فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَى الْمُبْهَمَاتِ هَيَّأَ لَهَا حَشْواً رَثًّا مِنْ رَأْيِهِ ثُمَّ قَطَعَ بِهِ**

اگر قضاوتی به او مراجعه شد، دو نفر برای تقاضی و تحاکم پیش او رفتند، مشکلی را با او مطرح کردند، او با همان سخنان پوچی که آموخته، با آن کلمات تو خالی که در ذهنش جای گرفته، با همان علم نماهایی که جمع کرده در پیش خودش به قطع و یقین می رسد، حقی را به کسی می دهد و از کسی می‌گیرد، با معلوماتی که حدش همان است که مولا گفت، «حشو» و «رثّ»، پوچ و تو خالی است. «حشو» یعنی زائد وبی فائده، و «رث»، یعنی توخالی.

**فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِي مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْكَبُوتِ**

او در برابر شبهات فراوانی که بر او وارد می شود، همچون تار عنکبوتی دور خود پیچیده، سست و بی بنیان، قابل مبارزه و توان مقابله با این شبهات را ندارد.

**لَا يَدْرِي أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ**

درست است به صورت ظاهر قاطعانه حکم می کند، اما چه بسا در مواردی حتی خود هم که به انصافش مراجعه کند و در خلوت خود از خود بپرسد حُکمت درست بود یا نه؟ چندان مطمئن نباشد، لا یدری أصاب أم اخطا

**فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ يَكُونَ قَدْ أَخْطَأَ**

اگر به صورت تصادفی حکم او با واقع اصابت کرده می ترسد خطا کرده باشد.

**وَ إِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ يَكُونَ قَدْ أَصَابَ**

اگر هم به خطا رفته باشد امید دارد درست قضاوت کرده باشد.

**جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالاتٍ**

او جاهلی است که فراوان خطا می کند، در تاریکی ها و دریای جهالت سر گردان است.

**عَاشٍ‏ رَكَّابُ عَشَوَاتٍ**

یک نادانی است، گم کنندۀ راهی است که در ظلمات پر خطر باز به راه خود ادامه می دهد

**‏ لَمْ يَعَضَّ عَلَى الْعِلْم‏ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ**[[2]](#footnote-2)

آن علومی که یاد گرفته برایش واقعا قطع آور و علم آفرین نیست.

**- [يُذْرِي‏] يَذْرُو الرِّوَايَاتِ**

پخش می کند روایات را

**[إِذْرَاءَ] ذَرْوَ الرِّيحِ الْهَشِيمَ‏**

او به خیال خود باری این که به نتیجه برسد از همین روایات موجوده آنها را در هم می کند، همان طور که باد تند گیاهان خشک و کوچک را تکان می دهد او هم همین کار را می‌کند.

**لَا مَلِيٌ‏ وَ اللَّهِ إِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَيْهِ**

مهارتی ندارد، کسی نیست که سرمایۀ علمی مناسبی ندارد قسم به خدا تا بتواند در قضاوت ها درست قضاوت کند و حق را از باطل جدا کند.

**وَ لَا [هُوَ] أَهْلٌ لِمَا [فُوِّضَ‏] قُرِّظَ بِهِ [إِلَيْهِ‏]**

یک مقامی به او تفویض شده، داد شده، اما اهلیت این مقامی که به او داده شده، ندارد، هیچ گونه قابلیت تقدیر ندارد.

**لَا يَحْسَبُ الْعِلْمَ فِي شَيْ‏ءٍ مِمَّا أَنْكَرَهُ**

آن قدر او را غرور فرا گرفته که بار نمی کند هر چه را او منکر شده، ورای او علمی باشد، اساسا چیزی نیست ورای آن که من آن را منکر هستم.

**وَ لَا يَرَى أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَيْرِهِ**

اصلا باوری ندارد ما ورا آنچه خود می گوید کسی نظریه بدهد، چکار داند بقیه نظریه بدهند وقتی من این حرف ر ابزنم.

**وَ إِنْ أَظْلَمَ عَلَيْهِ أَمْرٌ اكْتَتَمَ بِهِ‏ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ**

اما با این نمایش های دروغین علم، گاهی در حکمی می ماند، به درون خود که مراجعه می کند و به جهالت خود آگاه می شود و غرور هم از طرفی هست، اجازه نمی دهد که بگوید در این مسأله من را آگاهی نیست، جهالت خود را کتمان می کند.

**تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ**

این قاضی است یک قاضی است که خون های به ناحق ریخته ایی که توسط او به زمین ریخته شده دارد صیحه می کشد از ظلم و ستم این قاضی

**وَ تَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِيثُ‏**

در آنجا که بین مردم در اموال‌شان قضاوت کرده است، میراث این را به آن داد آن اموال غصب شده، فریاد و عجّه سر می‌دهند،

**إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَّالًا وَ يَمُوتُونَ ضُلَّالًا لَيْسَ فِيهِمْ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تُلِيَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ**

اگر قرآن آن‌گونه که حقش هست عرضه شود، بازاز این ها کساد می شود، اما قرآنی که معانی آن تحریف بوشد، به نفع ظلمه تفسیر شود، آن کالایی است که دائر و رایج است،

**وَ لَا سِلْعَةٌ أَنْفَقُ‏ بَيْعاً وَ لَا أَغْلَى ثَمَناً مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ**

اگر معانی قرآن جا به جا شد، به نفع این و آن شد، در نزد ایشان اینجا قرآن شیئی گران‌قدر می‌شود.

**وَ لَا عِنْدَهُمْ أَنْكَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَ لَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَر[[3]](#footnote-3)**

آنها نه تنها معروف را معروف و زیبا نمی بینند بلکه زشت‌تر از معروف چیزی برای آن‌ها نیست، آن‌ها نه تنها منکر را منکر نمی بینند، بلکه زیباتر از منکر و معروف تر از منکر برای آنها چیزی نیست.

اما خطبۀ بعد و نکته ایی که ما در آن داریم ان شاء الله جلسۀ آینده.

و صلی لله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. تقریرات تدوین الاحادیث، ص 27 و 28. [↑](#footnote-ref-1)
2. در تقریرات آقای سیستانی تنها تا این بخش از خطبه آورده شده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغة(للصبحی صالح، ص 59 و 60) [↑](#footnote-ref-3)